

## جهان‌شمولی و نسبیت فرهنگی در حقوق بشر بین‌الملل

khazrizi@ut.ac.ir

رزیتا کهریزی / دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۰

### چکیده

چالش میان نسبیت فرهنگی و جهان‌شمول بودن حقوق بشر از دیرباز مطرح بوده است و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر و سپس دو نسل بعدی حقوق بشر بین‌الملل نقاط عطف آن بوده‌اند. مقاله پیش‌رو پس از بررسی اجمالی مبانی و تاریخچه این تقابل دیدگاه، بر مفروضات پنهان در استدلال‌ات متداول له یا علیه هر یک از مواضع تمرکز دارد. شواهد تجربی متعدد دال بر نسبیت فرهنگی انکارناپذیرند و از سویی نسبی بودن ارزش‌ها و اخلاقیات به لحاظ منطقی و فطری قابل دفاع به نظر نمی‌رسند. این مقاله نشان می‌دهد که این دو دیدگاه الزاماً و در عمل در تضاد با یکدیگر نیستند بلکه با طیفی از مفاهیم نظری و عملی در هر دو سمت مواجهیم که امکان همپوشانی و همزیستی مسالمت‌آمیز آنها وجود دارد (و داشته است). تمایز قائل شدن میان جهان‌شمولی ماهوی و مفهومی، جهان‌شمولی در محق بودن یا تحقق حقوق بشر، جهان‌شمولی تاریخی و انسان‌شناسانه، جهان‌شمولی حقوقی-بین‌المللی، جهان‌شمولی کارکردی و نیز نسبیت‌گرایی فرهنگی روش‌شناختی و ماهوی به همزیستی مفهومی این دو دیدگاه کمک می‌کند. همچنین اتخاذ دیدگاه میان‌رشته‌ای به این چالش طی یک دهه اخیر، از جمله انجام مطالعات فرهنگی، فلسفی، تاریخی، حقوقی و سیاسی، در فهم بهتر نقاط ابهام و تفسیر درجات و وجوه جهان‌شمولی و نسبیت فرهنگی حقوق بشر راهگشا بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** جهان‌شمولی، نسبیت فرهنگی، اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق بشر بین‌الملل، حقوق طبیعی.

چالش میان نسبیّت‌گرایی فرهنگی و جهان‌شمول‌گرایی حقوق بشر ابتدائاً چالشی نظری و حقوقی-فلسفی است که ریشه‌های آن به حقوق طبیعی، توسعه حقوق بین‌الملل و مفهوم حق برابر و غیرقابل‌الغاء برای هر انسان صرفاً به دلیل انسان بودنش باز می‌گردد. اما این تضاد بایستی از دیدگاه‌های مکملی همچون تاریخ، سیاست، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی علاوه بر دیدگاه‌های فلسفی و حقوقی نیز مورد بررسی قرار گیرد. به عنوان مثال در زمینه تاریخی، جنگ جهانی دوم که قویاً از جنایات نازی‌ها متأثر بود، نحوه و جزئیات تهیه پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر و نظرات مخالف در آن، آغاز جنگ سرد و ادامه آن تا دهه ۱۹۹۰ و توسعه نسل‌های دوم و سوم حقوق بشر که شاهد چالش‌های جدی در موازنه حق‌های بشری نسل اول با آنها بود (انصاری، ۱۳۹۲، ص ۶۳-۵۳)، همگی موید عوامل متعدد موثر بر شکل‌گیری آن چیزی هستند که امروزه تحت عنوان حقوق بشر بین‌الملل می‌شناسیم. همچنین بعضاً شاهد خلط مبحث این حقیقت تاریخی با بحث‌های هنجاری ناظر بر اخلاق و ارزش‌های انسانی هستیم.

یکی از نکاتی که در پژوهش‌ها و تحلیل‌ها در پاسخ به این سؤال مشهود است موضع‌گیری پیشینی نسبت به نتایج تحلیل است. مثلاً اینکه به صورت ضمنی مشروعیت حقوق بشر بین‌الملل با جهان‌شمولی آن گره می‌خورد و چنانچه نسبیّت فرهنگی آن بخواهد به اثبات برسد به معنی از دست رفتن مشروعیت حقوق بشر بین‌الملل است. یا اینکه این دو دیدگاه در تضاد ذاتی نسبت به یکدیگر قرار دارند و امکان همزیستی و موازنه میان آنها وجود ندارد. همچنین معمولاً شاهدیم که اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان یک واقعیت تاریخی با حقوق طبیعی و حقوق بشر به معنای مفهومی آن خلط می‌شود و یکی دانسته می‌شود. علاوه بر این معمولاً میان حق داشتن انسان‌ها به سبب انسان بودنشان و تحقق حقوق بشر تمایز لازم حفظ نمی‌شود. مقاله پیش‌رو مبتنی بر آثار پژوهشی-تحلیلی اخیر، شامل شاخه حقوق اما نه محدود بدان، به دنبال تبیین مفروضات پنهان و عدم تمایزاتی است که سهواً در تحلیل‌ها له یا علیه هر کدام از مواضع بکار رفته‌اند. در پایان چگونگی همزیستی این دو دیدگاه در عمل مورد بررسی قرار می‌گیرند و چند چارچوب فلسفی و تاریخی-حقوقی ارائه می‌شوند که می‌توانند بحث‌های متداول را از حالت تقابل خارج سازند و مطلوبیت بحث‌ها را افزایش دهند.

## ۱. تاریخچه

به لحاظ تاریخی نقطه عطف حقوق بشر بین‌الملل را می‌توان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ دانست هر چند نقش منشور ملل متحد (۱۹۴۵) نیز حائز اهمیت ویژه است. بر این اساس، این بخش به دو زیربخش تاریخچه حقوق بشر پیش از اعلامیه جهانی حقوق بشر و پس از آن تقسیم‌بندی شده است.

## ۱-۱. پیش از اعلامیه جهانی حقوق بشر

در بحث میان نسبیّت فرهنگی و جهان‌شمولی حقوق بشر، توجه به پیشینه تاریخی بحث در قرن نوزدهم ضروری است. در دیدگاه اثبات‌گرایانه (پوزیتیویستی) به حقوق بین‌الملل به عنوان محصول اجماع دولت‌ها، اعتبار نظریه حقوق بین‌الملل ریشه در اراده دول قدرتمند دارد و البته مجال چندانی به حقوق بشر بین‌الملل نمی‌دهد تا دولت‌ها را از سوءرفتار با مردمان خود یا اتباع دیگر دولت‌ها که تحت حمایت نیستند باز دارد، مگر اینکه خود دولت-کشورها چنین قصد و رضایت خاطری داشته باشند و طبیعتاً دولت‌ها تنها در صورتی اجازه کنکاش در نحوه رفتار خود با شهروندانشان را می‌دهند که به خوبی با آنها رفتار کنند، و البته رفتار مناسب را خود تعریف می‌کنند. بنابراین مدل دولت‌محور از حقوق بین‌الملل عملاً وجود حقوق بشر بین‌الملل را غیرممکن یا صرفاً سطحی می‌نماید. و البته حقوق بشری که وابسته به اراده دولت‌ها باشد عملاً حقوق بشر محسوب نمی‌شود (بایندر، ۱۹۹۹، ص ۵).

در پاسخ به این مدل اثبات‌گرایانه (پوزیتیویستی) حقوق بین‌الملل، مدافعان حقوق بشر تلاش نمودند تا حقوق بشر را بر مبنای مشروعیتی فراتر از سطح دولت-کشور پایه‌گذاری کنند و آن همان اصول اخلاقی است که به صورت جهان‌شمول اعتبار داشته باشد. مبتنی بر «سنت قرارداد اجتماعی جان لاک» در نظریه سیاسی و نیز نظریه‌پردازان حقوق طبیعی همانند کریستین وولف و امریخ واتل، ادعا بر این است که همه اشخاص فارغ از فرهنگ، شهروند بودن و ملیت، از حقوقی ذاتی برخوردارند که به نهادها و ساختارهای سیاسی وابسته نیست. این حقوق جهان‌شمول و فراسیاسی افراد باعث می‌شود تا مقید نمودن دولت-کشورها در رفتار با مردمانشان توجیه‌پذیر باشد. این ایده تا بدانجا به پیش برده شد که نظریه‌پردازان حقوق بشر، حق حاکمیت کشورها را مشروط به احترام به حقوق بشر و رعایت آنها نمودند. بر این اساس، ضمانت اجرای بین‌المللی رعایت حقوق بشر باعث نقض اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها نمی‌شود چرا که حق حاکمیت آنها مشروط به احترام به حقوق بشر است. در سنت جان لاک، مدافعان مفهوم حقوق بشر، حق حاکمیت کشورها را از حقوق طبیعی اشخاص منتج می‌دانند که به صورت بین‌المللی تحت حمایت قرار گرفته است.

بنابراین مدافعان حقوق بشر بین‌الملل مدل پیش‌فرض دولت‌محور از حقوق بین‌الملل را با مدلی رقیب که بر مبنای اشخاص بنا شده است مواجهه داده‌اند. البته این مدل رقیب که در آن دولت‌ها بوسیله رضایت اشخاص تحت قراردادی اجتماعی ایجاد می‌شوند و بوسیله مشارکت دولت‌ها در حمایت از حقوق فردی شهروندانشان مشروعیت می‌یابند، به لحاظ ساختاری بسیار شبیه مدل رقیب و پیش‌فرض است چرا که هر دو اساساً مدل‌هایی از قرارداد اجتماعی میان حقوق ذاتی واحدهای کوچک‌تر (اشخاص) و اقتدار دولت‌ها هستند. برای مثال، چارلز بیتر حقوق بشر اشخاص را جزئی بنیادین از حقوق بین‌الملل می‌داند با این استدلال که ایده دولت-کشور اصالتاً مبتنی بر رابطه

دولت‌ها با اشخاص و حقوق بین‌الملل با قرارداد اجتماعی است. هر دو مدل رقیب در واقع دربرگیرنده ادراکی صورت‌گرا (فرمالیستی) و غیرواقع‌بینانه از مشروعیت سیاسی نهادهای حاکم به عنوان زنجیره‌ای از استدلال قیاسی هستند، بجای اینکه مبتنی بر فرآیندهای تاریخی حقیقی باشند. به عبارتی، در سنت جان لاک، اگر اقتدار دولت‌ها از رضایت یا حقوق طبیعی اشخاص منتج شود در آن صورت این اشخاص هستند که در نهایت مبنای اقتدار حقوق بین‌الملل هستند و نه دولت‌ها. در این راستا، مدافعان حقوق بشر بین‌الملل ادعا نمودند که ارزش‌های اخلاقی مطلق وجود دارند که وابسته و مشروط به جامعه و فرهنگ یا نهادهای سیاسی نیستند. اینجاست که تضاد و بحث میان نسبی‌گرایی فرهنگی و جهان‌شمولی حقوق بشر بین‌الملل شکل می‌گیرد.

## ۲-۱. پس از اعلامیه جهانی حقوق بشر

منتقدان اولیه جهان‌شمولی حقوق بشر، جوامع غیرغربی بودند با این ادعا که اسناد اصلی حقوق بشر بین‌الملل - شامل اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی سیاسی - مشروعیت چندانی برای کشورهای غیرغربی ندارند. برای مثال آنها بیان می‌کنند که اسناد مذکور اهمیت عضویت در گروه‌های اجتماعی، وظایف و تکالیف شهروندان و یا احترام به طبیعت را که در فرهنگ‌های غیرغربی متداول هستند نادیده گرفته‌اند. همچنین این اسناد آزادی‌های مدنی را به نیازهای اقتصادی و اجتماعی اولویت می‌دهند، نیازهایی که در کشورهای در حال توسعه حائز اهمیت کمتری دارند. حتی در غرب نیز، نسبی‌گراها در خصوص فرهنگ انتقاد می‌کنند که هنجارهای منضم در حقوق بشر بین‌الملل تنها در خصوص فرهنگ سیاسی جوامع غربی دارای اعتبارند و مواردی مانند آزادی بیان، انتخابات یا حاکمیت قانون برای سنت غربی بنیادین محسوب می‌شوند و از لحاظ طبیعت بشر یا کرامت انسانی بنیادین محسوب نمی‌شوند (بایندر، ۱۹۹۹، ص ۵).

در واقع اینکه امروزه صحبت از نسل‌های سه‌گانه حقوق بشری است اشاره به همین انتقاد و تضاد دارد. منظور از نسل اول حقوق بشر همان آزادی‌های سیاسی مدنی است که در بالا بدان اشاره شد و ابتدا در اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد گنجانده شد. حق‌هایی از قبیل آزادی‌های مذهبی، آزادی بیان، مصونیت از بازداشت خودسرانه و بدون دلیل، حق رأی، آزادی تردد و انتخاب محل اقامت به این نسل از حقوق بشر تعلق دارند.

البته در مطالعه تاریخی باید توجه داشت که تصویب اعلامیه حقوق بشر عاری از منافع و مباحث سیاسی و تضاد دیدگاه‌ها نبوده است و آنچه در نهایت به تصویب رسید تنها گزینه ممکن و مورد بحث نبوده است. در این راستا یکی از واقعیاتی که معمولاً بدان پرداخته نمی‌شود نادیده گرفتن سایر تخصص‌ها همانند مطالعات فرهنگی و انسان‌شناسی یا فلسفه و به جای آن، حاکم بودن هژمونی حقوقدانان در تصویب این سند مهم بوده است. به عنوان

یک مثال جالب توجه، در فراخوان کمیته حقوق بشر برای اعلام نظر تخصصی بر روی پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۷، انجمن انسان‌شناسی آمریکا در یادداشت خود به کمیته هشدار می‌دهد که این اعلامیه سندی قوم‌مدارانه خواهد شد چرا که در تلاش است تنها ارزش‌های غرب را در آن بگنجانند اما همزمان قابلیت اعمال آن برای تمامی آحاد بشر باشد. بیانیه انجمن انسان‌شناسی آمریکا تصریح می‌کند که اعلامیه اگر می‌خواهد حقیقتاً جهان‌شمول باشد باید اعتبار روش‌های مختلف زندگی را بپذیرد و مورد شناسایی قرار دهد. با این وجود به دلیل اینکه عمده اعضای کمیته را حقوق‌دانان تشکیل می‌دادند این فرصت برای بهره‌مندی از مطالعات انسان‌شناسی و بهره‌مندی از دیدگاه‌های اجتماعی و فرهنگی کاملاً نادیده گرفته شد (رتنن، ۲۰۱۳).

این تک‌قطبی بودن، دو پیامد به همراه داشت: اول اینکه حقوق بشر به عنوان یک شاخه علمی بیشتر به صورت هنجاری به پیش برده شد تا تجربی و توصیفی، به طوری که بتواند ابزاری برای ارتقای ارزش‌های غربی و مدرنیته شود؛ دوم اینکه حقوق بشر تبدیل به تخصص حقوقی شد و نتوانست از مزایای میان‌رشته‌ای شدن بهره کافی ببرد. البته اخیراً از سال ۲۰۰۰ به این سو، شاهد حضور اندیشمندان حوزه‌های انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی و فلسفه در مباحث نسبیت‌گرایی و جهان‌شمولی حقوق بشر بوده‌ایم که به غنای تجربی و مفهومی بحث کمک کرده است.

نسل دوم حقوق بشر به حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌پردازد که شامل حق‌هایی از قبیل حق بهره‌مندی از آموزش و پرورش، حق بهره‌مندی از مسکن مناسب، مراقبت‌های بهداشتی، حق بر کار و حق بهره‌مندی از حداقل امکانات معیشتی می‌شود. این نسل عمدتاً متأثر از فشار کشورهای سوسیالیستی در خلال دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی شکل گرفت؛ کشورهای در حال توسعه‌ای که از نظر اقتصادی و فناوری دنباله‌رو کشورهای توسعه‌یافته بودند و به دنبال توجیه تحدید حق‌ها و آزادی‌های سیاسی و مدنی برای دستیابی به توسعه و رشد اقتصادی بودند. در واقع، در حالیکه نسل اول نوعاً بر عدم مداخله دولت تأکید دارند نسل دوم حقوق بشر عموماً نیازمند مداخله دولت‌ها است. در دهه ۸۰ میلادی، در دیگر سو، دستاویز قرار دادن فرهنگ برای توجیه زیر پا گذاشتن حقوق بشر باعث شد تا شاهد تأکید بیش از حد بر جهان‌شمولی حقوق بشر باشیم که شاید متناسب با شرایط، قابل دفاع بوده است. این در حالی است که محدودیت‌های جهان‌شمولی دیدن حقوق بشر زمانی پررنگ‌تر می‌شود که به توسل مکرر سیاست خارجی ایالات متحده به ارزش‌های بشری جهان‌شمول در دنبال نمودن جنگ‌های جهانی ایدئولوژیک توجه شود (دانلی، ۲۰۰۷، ص ۳۰۶-۲۸۱).

نسل سوم حقوق بشر ماهیتی جمع‌گرایانه دارد، همچون حق بر محیط زیست سالم، حق بر صلح و یا حق بر توسعه. این نسل ترکیبی از تلاش‌ها و مقاصد کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه بوده است. به عنوان مثال تمرکز بر مسئله محیط زیست در صدر نیازهای کشورهای توسعه‌یافته بوده است، در حالی که کشورهای در حال توسعه بعضاً آن را وسیله‌ای برای حفظ هژمونی و تسلط فناورانه و اقتصادی غرب بر کشورهای جهان سوم می‌دانند.

## ۲. مفروضات پنهان در استدلال‌ات متداول

یک پیش‌فرض نهفته در میان طرفداران جهان‌شمولی حقوق بشر این است که جهان‌شمولی لازمه مشروعیت حقوق بشر بین‌الملل است و اینکه نسبییت فرهنگی مشروعیت آن را از بین می‌برد. از میان استدلال‌ات قیاسی نیز می‌توان گفت معمولاً به ریشه داشتن حقوق بشر معاصر در سنت حقوق طبیعی و وجدان اخلاقی بشر تکیه می‌شود و از این رو بیان می‌شود که حقوق بشر چاره‌ای ندارد جز اینکه جهان‌شمول باشد چرا که اخلاقیات و حقوق طبیعی وابسته به ساخت اجتماعی و سیاسی نیستند و انسان به صرف انسان بودنش باید محق باشد. نکته مهم در این استدلال‌ها، خلط مفاهیم است که میان مفاهیم انتزاعی و مفاهیم عینی و تاریخی و سازوکارهای اجرایی رخ می‌دهد. برای مثال میان جهان‌شمولی ماهوی و مفهومی، و میان حق داشتن انسان‌ها (دیدگاه هنجاری در خصوص بایسته‌ها) و تحقق تاریخی آن، و نیز اینکه آیا جهان‌شمولی را از دیدگاه انسان‌شناسی یا تاریخی یا حقوقی (بین‌المللی) یا کارکردی مد نظر داریم بایستی تمایز قائل شد.

همین وضعیت در خصوص نسبییت گراها نیز وجود دارد که عموماً امکان دستیابی به حقوق بشری که جهان‌شمول باشد را به صورت پیش‌فرض رد می‌کنند. اینها معتقدند که چون تمامی ارزش‌ها در ساختی اجتماعی شکل می‌گیرند بنابراین حقوقی پیش‌اجتماعی نداریم که میان تمامی انسان‌ها فارغ از جامعه، سنت و فرهنگشان مشترک باشد. همچنین ارزش‌های متفاوت جوامع، برتری نسبت به یکدیگر ندارند و همگی از ارزش برابر با هم برخوردارند. در این دیدگاه عملاً موضوعی برای بررسی علمی باقی نمی‌ماند چرا که قائل به عدم امکان وجود حقوق بشر جهان‌شمول هستند. بنابراین بیان می‌شود که حقوق بشر عملاً از منبع اقتداری و رای حاکمیت کشورها و بنیادین‌تر از آن منبعث نمی‌شود، بلکه مبتنی بر قضاوت‌های ارزشی انسان‌هایی (منظور حقوقدانان غربی) است که خود تحت مجموعه مشخص و خاصی از هنجارهای اجتماعی قرار دارند (بایندر، ۱۹۹۹، ص ۵). طبیعتاً پیش‌فرض گرفتن موضع خود و قائل بودن به امکان‌ناپذیری دیدگاه مقابل، راه را برای بررسی علمی می‌بندد.

نکته مهم دیگر وجود طیفی از دیدگاه‌ها در خصوص جهان‌شمولی و به خصوص نسبییت‌گرایی است که عملاً تقابل میان این دو را به تقابل طیفی از دیدگاه‌ها در هر سو تبدیل می‌کند، طیف‌هایی که در بسیاری از موارد با یکدیگر همپوشانی دارند. طیفی، دیدن این دو دیدگاه به همراه تفکیک انتزاعیت از عینیت و نیز استعانت از دانش دیگر رشته‌ها غیر از حقوق کمک می‌کند تا گزینه‌هایی غیر از تقابل قطعی این دو دیدگاه تولید شود و امکان همزیستی این دو دیدگاه مطرح شود. رویکرد نوین در تمایز با این موضع‌گیری‌ها، انجام مطالعات تجربی از دیدگاه‌های مختلف انسان‌شناسی و فرهنگی و تاریخی است تا بدون پیش‌داوری، درجات نسبییت و جهان‌شمولی حق‌ها در جوامع مختلف بررسی شود. در ادامه در این بخش سعی می‌شود

تعدادی از این خلط مفاهیم روشن شود تا در بخش بعد به امکان همزیستی و همپوشانی این دو دیدگاه پرداخته شود. مشخصاً اینکه ادعا می‌شود جهان‌شمول‌گرایی مفهومی، کارکردی و حقوقی-بین‌المللی قابل دفاع است اما قائل بودن به جهان‌شمولی هستی‌شناسانه و ماهوی از مناظر تجربی، فلسفی یا سیاسی غیرقابل دفاع است. در این دیدگاه قائل بودن به جهان‌شمولی حقوقی-بین‌المللی فضای قابل توجهی برای نسبیت و تنوع ملی، منطقه‌ای و فرهنگی باقی می‌گذارد تا این دو دیدگاه در عمل با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند.

### ۳. جهان‌شمولی مفهومی یا ماهوی

ابتدا باید میان جهان‌شمولی مفهومی که منبعث از وجدان اخلاقی بشر و حقوق طبیعی است و جهان‌شمولی ماهوی ناظر بر یک ادراک یا یک فهرست خاص از حقوق بشر (همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر) تمایز قائل شد. به صورت مفهومی، حقوق بشر حقوقی است که هر انسان به صرف انسان بودنش از آن برخوردار است و این حق قابل انتقال، اکتساب یا الغاء نیست؛ حقوق بشر از این منظر جهان‌شمول است. جهان‌شمولی مفهومی تنها بیان می‌کند که اگر چنین حقوقی وجود داشته باشد برای همه به صورت جهان‌شمول برابر و برقرار است، اما وجود چنین حق‌هایی را اثبات نمی‌کند. چنین حق‌هایی ممکن است انگشت شمار باشند یا چنان مفاهیم انتزاعی باشند که پیامد عملی (ماهوی) چندانی بر آنها مترتب نباشد (دانی، ۲۰۰۷، ص ۳۰۶-۲۸۱). جهان‌شمولی مفهومی نمی‌تواند به ما درباره جهان‌شمولی اعلامیه جهانی حقوق بشر یا سایر اسناد حقوق بشر بین‌الملل کمک نماید چرا که اینها سؤالاتی ماهوی هستند راجع به یک فهرست خاص از حقوق بشر که در بستری تاریخی-سیاسی شکل گرفته‌اند.

### ۴. جهان‌شمولی در محق بودن یا در تحقق حقوق بشر

ادعاهای قابل دفاع درباره جهان‌شمولی حقوق بشر، چه منظور جهان‌شمولی ماهوی باشد چه مفهومی، باید درباره محق بودن انسان‌ها باشند و اینکه ما انسان‌ها چه حق‌هایی داریم. اما اینکه چقدر از این حق‌ها منتفع می‌شویم و تحقق می‌یابند سؤال دیگری است که معمولاً نمی‌توان ادعای جهان‌شمولی در مورد آن داشت. امروزه بسیاری از کشورها نه تنها از اجرای حقوق بشر مورد وفاق کشورها به صورت فعالانه امتناع می‌کنند بلکه شاهد نقض‌های نظام‌مند و جدی از سوی کشورها هستیم. در واقع در تمامی کشورها شاهد نقض جدی حداقل یک حق بشری به صورت روزانه هستیم هر چند اینکه چه حقی و با چه شدتی در هر کشور نقض می‌گردد کاملاً متغیر و متفاوت است. با وجود هنجارسازی بین‌المللی، اجرای هنجارهای حقوق بشری بین‌المللی کاملاً تحت اختیار دولت‌ها قرار دارد، بجز چند مورد خاص و محدود همانند نسل‌کشی،

جنایت علیه بشریت، بعضی جنایات جنگی و شاید شکنجه و اعدام صحرایی. بجز در رژیم حقوق بشری اروپا، نقش مابقی نهادهای نظارتی فراملی محدود به پایش عملکرد کشورها در خصوص تعهدات حقوق بشری است و سازمان‌های غیردولتی فراملی نیز عمدتاً به دنبال متقاعد کردن دولت‌ها به تغییر رفتار هستند بدون اینکه ابزار و ضمانت اجرایی خاصی وجود داشته باشد. دولت‌ها آزادند در مورد نقض حقوق بشر در هر کشوری اظهار دغدغه نمایند اما اختیاری بر اجرای حقوق بشر در قلمرو حاکمیتی دیگر کشورها ندارند. این خود نشان‌دهنده این موضوع است که تحقق حقوق بشر جهان‌شمول به شدت نسبی است، و افراد بسته به محل زندگی خود از درجات انتفاع بسیار متفاوتی نسبت به حقوق بشر برخوردارند.

##### ۵. جهان‌شمولی تاریخی یا انسان‌شناسانه

یکی از ادعاهایی که شاهد آن هستیم وجود و اجرای حقوق بشر در طول تاریخ توسط بیشتر جوامع و فرهنگ‌ها است. این موضوع بعضاً به زعم عده‌ای نشان‌دهنده سابقه‌دار بودن حقوق بشر (در مقابل با مدرن بودن آن به عنوان پدیده‌ای متعلق به قرن نوزدهم و بیستم) و جهان‌شمول بودن آن به صورت پدیده‌ای فرافرهنگی و تاریخی است، و البته به زعم عده‌ای دیگر نشان‌دهنده غنی بودن ادراک فرهنگ‌های غیرغربی از حقوق بشر است. برای مثال می‌توان به فهرست‌های متعدد از حقوق بشر از طرف اندیشمندان مسلمان اشاره نمود که منتسب به متن قرآن است و با حقوق بشر بین‌الملل تطابق داده می‌شود. همین ادعا تحت عنوان اینکه حقوق بشر همواره جزئی از سنت و فرهنگ جوامع آفریقایی، آسیایی یا هندو بوده است طرح می‌گردد.

به نظر می‌رسد این ادعاها در خصوص جهان‌شمولی تاریخی یا انسان‌شناسانه، ارزش‌هایی همانند عدالت، انصاف و انسانیت را به اشتباه با رویه‌های اجرایی که با هدف تحقق آنها طرح‌ریزی شده باشند همسان می‌پندارند و خلط مبحث صورت می‌گیرد. منظور از حق مطابق تعاریف مدرن این است که انسان استحقاق طرح ادعا مبتنی بر دلایل متقن را داشته باشد که البته قوه قهریه خاصی نیز از آن پشتیبانی نماید (دانلی، ۲۰۰۷، ص ۳۰۶-۲۸۱)، و این نوعی رویه اجتماعی باید باشد. بر این اساس، حقوق بشر استحقاق حقوق آحاد بشر به صورت برابر و غیرقابل‌الغاء است که بتوان در مقابله با جامعه و دولت آن را محقق نمود. بنابراین هر چند ممکن است جهان‌شمولی تاریخی/هستی‌شناسانه قابل‌توجهی در خصوص ارزش‌ها در طی تاریخ و میان فرهنگ‌ها قابل مشاهده باشد، اما هیچ جامعه، تمدن یا فرهنگی نتوانسته است تا قبل از قرن هفدهم بینش یا رویه‌ای اجتماعی از تحقق حقوق بشر برابر و غیرقابل‌الغاء در سطح گسترده از خود نشان دهد. در واقع قبل از مدرنیته، در هر دو دسته کشورهای غربی و غیرغربی، وظیفه حاکمان پیش بردن نفع جمعی بوده است که نه از حقوق ابناء بشر بلکه از دستورات الهی، حقوق طبیعی، سنت یا ترتیبات سیاسی اقتضائی منبث شده بودند.



البته این بدین معنا نیست که اسلام، کنفوسیوس یا سنت‌های افریقایی نمی‌توانند از حقوق بشر بین‌الملل کئونی پشتیبانی کنند و با آن هم‌نوا شوند، بلکه اتفاقاً عملاً برعکس آن اتفاق افتاده است.

### ۶. جهان‌شمولی کارکردی

حقوق بشر و حقوق طبیعی آنچنان که اکنون مورد استفاده گسترده جهانی است ابتدا در غرب مدرن متولد شد (جان لاک - ۱۶۸۹) و انقلاب‌های آمریکا و فرانسه از این ایده‌ها برای شکل‌دهی نظم نوین سیاسی استفاده کردند. با این حال ایده و رویه حقوق بشر از ریشه‌های فرهنگی عمیق غربی شکل نگرفت و در عمل محصول تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مدرنیته بوده است. بنابراین شاید بتوان گفت هر کجا که مدرنیته رخ داده باشد، فارغ از فرهنگ پیشینی، این ادراک از حقوق بشر موضوعیت دارد، چرا که نه تنها هیچ چیزی از فرهنگ قرون وسطا امکان توسعه حقوق بشر در جوامع غربی را پررنگ نمی‌کند بلکه بالعکس فرهنگ قرون وسطای غرب در تقابل با چنین ادراکی از حقوق بشر است. برای مثال عدم توافق بر یک متن واحد از انجیل که در آن مجموعه‌ای از حق‌های بشری مورد شناسایی قرار گرفته باشد یا در جریان بودن دائمی جنگ‌های مذهبی بین‌المللی و خشونت‌بار و نیز برخوردار بودن پادشاهان از حق الهی سلطنت در تقابل آشکار با توسعه حقوق بشر بین‌الملل و فرهنگ مدرنیته غرب هستند (دانلی، همان). بنابراین در پاسخ به این سؤال (که البته معمولاً پرسیده نمی‌شود) که آیا حقوق بشر بین‌الملل متداول منبعث از فرهنگ غربی و غرب‌زده است و در نتیجه جهان‌شمولی ماهوی ندارد، دقیق‌تر آن است که بگوییم این حقوق بشر محصول مدرنیته است و نه فرهنگ غربی پیشینی. جهان‌شمولی کارکردی واژه‌ای است که برای این مفهوم قابل استفاده است و به تأثیرات فزاینده بازارهای سرمایه‌داری، دولت‌های مدرن و دیوان‌سالار (بوروکراتیک)، و جهانی‌شدن در دوران مدرنیته اشاره دارد. در واقع جهان‌شمولی کارکردی بیان می‌کند که حقوق بشر بین‌الملل نوعی پاسخ کارکردی به تهدید شدن کرامت انسانی در اثر این تحولات مدرنیته در قرون اخیر بوده است (همان)، و چون مدرنیته کمابیش پدیده‌ای جهانی بوده است که فرهنگ‌ها و جوامع مختلفی را در نوردیده است پس شاهد نوعی جهان‌شمولی کارکردی هستیم که ریشه در فرهنگ پیشینی غرب ندارد بلکه ریشه در مدرنیته دارد. طبیعتاً انتظار این است که این جهان‌شمولی در جاهایی که مدرنیته رسوخ کمتری داشته، کم‌رنگ‌تر باشد و نسبیت فرهنگی پررنگ باشد.

### ۷. جهان‌شمولی حقوقی - بین‌المللی

پذیرش استدلال فوق در خصوص جهان‌شمولی کارکردی، مبنایی برای تأیید جهان‌شمولی حقوقی - بین‌المللی حقوق بشر خواهد بود. "کنفرانس جهانی حقوق بشر" (۱۹۹۳) در اولین بند از "اعلامیه و برنامه اقدام وین"

ادعا می‌کند که ماهیت جهان‌شمول این حق‌ها و آزادی‌ها غیرقابل بحث و مسلم است. از منظر روابط بین‌الملل، حقوق بشر عملاً حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر است که توسط همه کشورها به امضا رسیده است. البته این حقوق در ادامه در شش سند حقوق بشری اصلی (شامل حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تبعیض نژادی، زنان، شکنجه و کودکان) که بطور متوسط ۱۶۸ کشور عضو آن هستند بسط و تفصیل یافته‌اند که نرخ پذیرش ۸۶ درصدی این اسناد قابل توجه محسوب می‌شود. وراى این توسعه‌های حقوقی، اینکه جنبش‌های عدالت اجتماعی و مخالفان سیاسی دولت‌ها نیز بیش از پیش از زبان حقوق بشر برای اهداف خود استفاده می‌کنند نشان‌دهنده عمق یافتن مفهوم حق‌های بشری تا سطح آحاد جوامع است. شکل‌دهی مسائل در حوزه‌های دیگر از قبیل مهاجرت، تجارت جهانی و تامین مالی تا دارو تحت عنوان دغدغه‌های حقوق بشری بر این نفوذ مفهومی می‌افزاید. البته باید به نقض‌های شدید حقوق بشر در جهان معاصر نیز اشاره نمود که موجب شده بعضاً جهان‌شمول‌گرایی حقوقی-بین‌المللی آن مورد سوء استفاده قدرت‌های سلطه‌گر و امپریالیسم دانسته شود و همین موضع سبب تقویت پذیرش دیدگاه‌های نسبی‌گرایان فرهنگی جهت بازگشت حقوق بشر به کارکرد صحیح آن گردد (رزنفلد، ۱۹۹۸، ص ۲۸۰-۲۴۹).

#### ۸. نسبی‌گرایی فرهنگی

حال که درباره انواعی از جهان‌شمولی حقوق بشر بحث شد، در این بخش مفهوم نسبی‌گرایی واکاوی می‌شود. اینکه چه چیزی باعث می‌شود ادعا شود حقوق بشر نسبی است؟ و نسبت به چه چیز؟ مهمترین مبنای نسبی‌گرایی حقوق بشر، فرهنگ است. نسبی‌گرایی یک واقعیت غیرقابل انکار است به طوری که فرهنگ‌ها در طول زمان و نسبت به یکدیگر بسیار متفاوتند و نهادهای اجتماعی و قواعد اخلاقی خود شاهی بر این تنوع خیره‌کننده تاریخی و فرهنگی هستند (دانلی، ۱۹۸۴، ص ۴۱۹-۴۰۰). دکتربین نسبی‌گرایی در حالت حدی قائل به این است که مبتنی بر حق تعیین سرنوشت، خودمختاری جوامع و دیدن فرهنگ و ارزش به عنوان برساختی اجتماعی، انتقاد از تنوع فرهنگ‌ها و هنجارها و ارزش‌ها مشروع و قابل بحث نیست. با این حال در دیگر سو، قضاوت‌های اخلاقی مطابق آنچه مقولات کانت پیشنهاد می‌دهد جهان‌شمول هستند (دانلی، ۱۹۸۴، همان). بر این اساس می‌توان میان دو نوع نسبی‌گرایی تمایز قائل شد: نسبی‌گرایی فرهنگی روش‌شناختی و نسبی‌گرایی ماهوی. در نسبی‌گرایی روش‌شناختی، انسان‌شناسان و پژوهشگران مطالعات فرهنگی (به خصوص در میانه قرن بیستم) به تحلیل‌های شدیداً عاری از قضاوت معتقدند تا فرهنگ‌ها را مبتنی بر ارزش‌ها و مقولات جامعه مدرن غربی مورد قضاوت و توصیف قرار ندهند. طبیعتاً این رویکرد به نسبت تاریخی یا هستی‌شناسانه حقوق بشر که پیشتر بحث شد می‌انجامد (دانلی، ۲۰۰۷، ص ۳۰۶-۲۸۱).

مشکل اما از آنجا ناشی می‌شود که معمولاً نسبیت فرهنگی حقوق بشر به عنوان دکترین هنجاری- ماهوی تلقی می‌شود که به دنبال احترام به تفاوت‌های فرهنگی است. بنابراین هنجارهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر بسته به سنت‌های فرهنگی واگرا، ممکن است در یک جامعه اصلاً هنجار محسوب نشوند تا بدانجا که انجمن انسان‌شناسی آمریکا در بیانیه خود به پیش‌نویس اعلامیه ادعا می‌نماید که انسان به صرف زندگی در یک اجتماع آزاد است چرا که آزادی‌ها را جامعه‌اش تعیین می‌کند. در واقع در اینجا با نوعی مطلق‌گرایی فرهنگی مواجهیم که فرهنگ هر چه بگوید برای مردمان آن فرهنگ صحیح و محل اعتبار تلقی می‌شود. در این خصوص شش ایراد قابل مشاهده است. اول اینکه، حق به سنت، و تعهدات الزامی به عادات و رویه‌های اجتماعی تقلیل یافته‌اند. در واقع بدون استدلال فلسفی قوی نمی‌توان نظریاتی را به نام تنوع و حساسیت فرهنگی مشروعیت بخشید که با تجربه اخلاقی عمده بشریت در تضاد باشند. دوم اینکه همسان دیدن فرهنگ بومی و اعتبار اخلاقی محل اشکال است. سوم اینکه استاندارد بین‌المللی و جهان‌شمول باید برای حل چالش‌ها میان فرهنگ‌ها وجود داشته باشد. چهارم اینکه استدلال‌های طرفدار نسبیت فرهنگی معمولاً سیاست را یا نادیده می‌گیرند و یا اینکه سیاست را با فرهنگ اشتباه می‌گیرند. بنابراین باید بین آنچه مردم به سبب سیاست مجبور به تحمل آن هستند با آنچه ارزش‌های آنهاست تمایز قائل شد. پنجم اینکه این استدلال‌ها اغلب تأثیرات دولت مدرن، بازارها، استعمار، مدرنیته و دیگر نیروهای اجتماعی-اقتصادی جهان معاصر را نادیده می‌گیرند. در واقع عموماً فرهنگ‌ها به عنوان تصویری ایده‌آل از گذشته آنها ارائه می‌شوند. و ششم اینکه اغلب فرهنگ‌ها به صورت منسجم، همگن، اجماعی و ایستا تصویر می‌شوند و تغییرات، تضادهای درونی و اقتضائات آنها نادیده گرفته می‌شوند (دانلی، ۲۰۰۷، ص ۳۰۶-۲۸۱).

به عنوان یک مثال ملموس و معاصر از تأثیرات نسبیت فرهنگی بر جهان‌شمولی حقوق بشر و نیاز به ایجاد موازنه میان آنها می‌توان به کنفرانس‌های جهانی سازمان ملل در خصوص زنان و بحث بر روی "جنسیت زنان" (فمینیسم) اشاره نمود. تفاوت‌ها در فرهنگ، زبان، مذهب و آموزش موجب شده است تا شرکت‌کنندگان در این کنفرانس‌ها بحث‌های چالشی و جدی بر سر پیش‌نویس‌ها و عدم قابلیت اعمال آنها به شرایط فرهنگی خود داشته باشند. در واقع برای آنها این سؤال مطرح بوده است که با وجود تفاوت‌های فرهنگی عمیق میان زنان، چگونه می‌توانند جنبش سیاسی جهانی زنان را حفظ کنند در عین حال که از اتهامات سلطه‌گرایی (امپریالیسم) فرهنگی در امان بمانند (هیگینز، ۱۹۹۶)؟ انتقاد اصلی طرفداران جنبش زنان به رویکردهای سنتی حقوق بشر ناظر بر کنار گذاشته شدن زنان و حذف صدای آنها باعث شده تا توجه به تفاوت‌های فرهنگی پررنگ شود و دستیابی به حقوقی جهان‌شمول دشوار یا غیرممکن گردد (هیگینز، ۱۹۹۶، ص ۲۸۳-۱۲۶).

در مجموع، هر چند دکترین نسبیت فرهنگی روش شناختی بیانگر یک واقعیت است که می‌تواند به تصحیح و تحدید ادراکات نادرست از جهان‌شمولی حقوق بشر کمک نماید، اما خلط آن با نسبیت فرهنگی ماهوی و دادن بار ارزشی-هنجاری به آن مشکل‌ساز است. در واقع ترس از سلطه غرب و امپریالیسم نباید باعث شود تا اشکالات شش‌گانه فوق‌نایدیده گرفته شود و به دنبال نسبیت فرهنگی ماهوی و رای ارزش‌ها، اخلاق و هنجارهای جهان‌شمول (حتی در سطح انتزاعی) باشیم.

### ۹. چهار دیدگاه فلسفی محتمل

مبتنی بر تحلیل‌های صورت گرفته در قسمت قبل، می‌توان نتیجه گرفت که تقابل رادیکال میان دو دیدگاه جهان‌شمولی یا نسبیت فرهنگی حقوق بشر نه تنها با واقعیات فاصله دارد بلکه مفید نیز نیست. در بهترین حالت این دو دیدگاه در دو سر طیف حالات ایده‌آلی هستند که در تحلیل‌ها و ساده‌سازی جهان واقع می‌توانند کمک‌کننده باشند، اما از ارائه تحلیل‌های غنی و موضع‌گیری‌های ترکیبی و چندوجهی عاجزند. در صورت قبول این ادعا، این سؤال پیش می‌آید که حقوق بشر از چه مناظر و وجوهی و تا چه میزان جهان‌شمول و یا از لحاظ فرهنگی نسبی است؟

فلسفه به دلیل انتزاعی بودن بحث میان جهان‌شمولی و نسبیت‌گرایی فرهنگی حقوق بشر نقشی پررنگ (هر چند بعضاً ضمنی و مستتر) در استدلال‌ها دارد حتی اگر استدلال‌ها صرفاً در قالب حقوقی، روابط بین‌الملل یا مطالعات فرهنگی ایراد شده باشند. همانطور که بیان شد از ابتدای قرن بیست و یکم شاهد حضور برجسته‌تر شاخه‌های علمی غیر از حقوق در این بحث بوده‌ایم که به غنای آن کمک کرده است. از جمله کارهای فلسفی اخیر و پراستاد در این زمینه مقاله مولندر (۲۰۰۳) است که چهار رویکرد فلسفی را برای جمع میان نسبیت‌گرایی و جهان‌شمولی حقوق بشر ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که مباحث حقوقی در این زمینه چگونه می‌توانند از این چهار رویکرد برای غنا و تدقیق بحث‌های خود بهره بگیرند. با توجه به ادله قابل تأمل هر دو طرف، چهار رویکرد مذکور راه‌های همپوشانی و ترکیب این دیدگاه‌ها در عمل را نشان می‌دهند.

در رویکرد اول که بالا-به-پایین نامیده شده، شاهد نظم جهانی بیشتری هستیم و هنجاری حقوق بشری بین‌المللی پذیرفته شده محسوب می‌شوند مگر اینکه فرهنگ‌ها و دولت‌ها بتوانند از هنجارها و رویه‌های خود دفاع کنند. در رویکرد پایین-به-بالا اصالت به ترتیبات موجود فرهنگ‌های محلی داده می‌شود و دارای کفایت، فرض می‌شوند. بنابراین بار اثبات عدم کفایت آن ترتیبات و نیاز به اتخاذ هنجارهای بین‌المللی بر عهده کسانی است که معتقد به اتخاذ دیدگاه جهان‌شمول هستند. در رویکرد سوم که رویکرد تعادل‌محور

بازتابی نامیده شده است، هیچ کدام از دو رویکرد بالا به پایین و پایین به بالا مرجح نیستند بلکه قضاوت در خصوص این سؤال که چگونه می‌توان از حقوق بشر حمایت نمود با در نظر گرفتن جمیع نهادها و اشکال زندگی در سطح محلی و اصول و نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد (مولندر، ۲۰۰۳، ص ۱۰۳-۷۰). از میان این سه رویکرد، رویکرد بالا به پایین رویکردی است که در گفتمان حقوق بشر بین‌الملل میان حقوق‌دانان مفروض است (به خصوص بعد از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر)، و البته این فرض مستتر و ضمنی است. به عبارتی حمایت از حقوق بشر به صورت اعمال اصول جهان‌شمول به شرایط خاص صورت می‌گیرد (کندی، ۲۰۰۲، ص ۱۲۶-۱۰۱). برای مثال حمایت و ارتقاء سلامت نیازمند سیاست‌های مختلف و اشکال متفاوتی از فعالیت‌های عملیاتی است که بستگی به شرایط و محیط مربوطه دارند هر چند این اقتضات، حق جهان‌شمول بر سلامت را به آسانی نمی‌توانند دچار خدشه یا تغییر نمایند.

رویکرد چهارم فلسفی متکی به کاستی‌ها و ابهامات زبانی اسناد مکتوب بشری است. در این رویکرد، در واقع کسانی که محتوای اسناد حقوق بشر بین‌الملل را تصویب و تایید می‌کنند همچنان از درجه بالایی از آزادی در اعمال صلاحیده‌های خود برخوردارند، تا بدان حد که حتی می‌توانند براساس اصول راهنما و هنجارهای محلی، مذهبی و فرهنگی خود عمل کنند. این در واقع یک ویژگی لاینفک از زبان است (مولندر، ۲۰۰۳، ص ۱۰۳-۷۰). رویکرد چهارم در رویه تمامی کشورها با اعمال حق شرط‌ها و تفسیر حق‌ها در رویه‌های قضایی خود به منصفه ظهور رسیده است. در واقع تاکنون هر چهار رویکرد فلسفی تا حدی، اما نه کامل، مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند و در شکل‌گیری نحوه ادراک و تحقق حقوق بشر در جهان معاصر نقش داشته‌اند.

### نتیجه‌گیری

تضاد دیدگاه میان جهان‌شمول‌گرایان و نسبی‌گرایان فرهنگی در قبال حقوق بشر بین‌الملل تا حد زیادی منبعت از مفروضات پنهان و خلط مفاهیم در استدلال‌ات طرفین است. از جمله این مفروضات این است که مشروعیت حقوق بشر بین‌الملل به جهان‌شمولی آن گره خورده است و برای دفاع از این توسعه تاریخی بایستی از جهان‌شمولی آن دفاع کرد و آن را به اثبات رساند. از سوی دیگر تلقی می‌شود که نسبیت فرهنگی هرگونه مشروعیت حقوق بشر بین‌الملل را زیر سؤال می‌برد. این در حالی است که پژوهشگران نشان داده‌اند این مفروض اشتباه است و در عین نسبیت فرهنگی حقوق بشر بین‌الملل به عنوان یک واقعیت تاریخی که ریشه در هنجارها و فرهنگ جامعه غربی یا مدرنیته دارد، جهان‌شمول‌گرایی حقوقی-بین‌المللی و نیز

مشروعیت آن حفظ می‌گردد. فرض دیگر مستتر در مباحث له یا علیه این دو موضع این است که همزیستی این دو دیدگاه امکان‌پذیر نیست و در تضاد ذاتی با یکدیگرند، بنابراین باید یکی را به عنوان واقعیت مطلق برگزینیم و اثبات کنیم. این در حالی است که هم مطالعات تاریخی-حقوقی، هم مطالعات انسان‌شناسی و فرهنگی و نیز فلسفی نشان داده‌اند که این دو لزوماً در تضاد و تباین نیستند و در عمل با یکدیگر همزیستی داشته‌اند، چرا که حقوق بشر بین‌الملل هر چند ریشه در حقوق طبیعی، اخلاق و ارزش‌های انسانی دارد اما در عین حال برساختی اجتماعی-تاریخی با محدودیت‌ها و اقتضائات خاص خود است.

یکی از ایرادات استدلالات متداول، خلط میان جهان‌شمول‌گرایی ماهوی و موضوعی است. در حالیکه اولی ناظر بر جهان‌شمول بودن حقوق بشر بین‌الملل به عنوان یک واقعیت و توسعه تاریخی طی سده اخیر است، دومی ناظر بر مفهوم حقوق بشر به عنوان حق‌های برابر و الغاء‌ناپذیر افراد به صورت انتزاعی است. دومین خلط ناظر بر عدم تمایز میان جهان‌شمولی در محق بودن انسان به حقوق بشر و جهان‌شمولی در تحقق آنهاست. بر اثر این دو تمایز مذکور، شاهد توسعه انواع جهان‌شمولی تاریخی/ انسان‌شناختی، کارکردی و حقوقی-بین‌المللی هستیم که هر کدام ناظر بر بُعدی از واقعیت حقوق بشر بین‌الملل هستند. در سوی دیگر، نسبت فرهنگی خود دربرگیرنده طیفی از دیدگاه‌ها است که در یک تقسیم‌بندی ساده می‌توان آنها را به دو دسته نسبت فرهنگی روش‌شناختی و نسبت فرهنگی ماهوی تفکیک نمود. در حالی که نسبت فرهنگی روش‌شناختی آن چیزی است که مورد تأکید مطالعات تجربی انسان‌شناسان و مطالعات فرهنگی است و با حقوق بشر بین‌الملل قابل جمع است، نسبت فرهنگی ماهوی آن چیزی است که معمولاً در مباحثات در تقابل با جهان‌شمولی ارزش‌ها و اخلاق برتابیده نمی‌شود.

از منظر فلسفی نیز سه رویکرد مفهوم‌پردازی شده است. رویکرد بالا-به پایین که در آن اصالت و اولویت به اصول بین‌المللی و جهان‌شمول حقوق بشری است و فرهنگ‌ها و جوامع باید ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت خود را در مقابل با آنها به اثبات برسانند. رویکرد پایین-به بالا که در آن اصالت به ارزش‌ها و هنجارهای هر جامعه است و اصول جهان‌شمول باید خود را در مقابل با آنها و ناظر بر عدم کفایت آنها به اثبات برسانند. رویکرد سوم قضاوت توانمند براساس مجموعه‌ای از اصول جهان‌شمول و فرهنگ‌ها و هنجارهای اجتماعی جوامع مختلف است. اما رویکرد چهارم به قابلیت تفسیر اسناد حقوق بشر و ایجاد حوزه‌ای از اعمال صلاح‌دید توسط کشورها اشاره دارد. آنچه که امروزه مشاهده می‌شود این است که در مباحث نظری و آکادمیک حقوق بشر بین‌الملل رویکرد اول در حال اجراست (با نقش محوری اعلامیه جهانی حقوق بشر) اما در رویه کشورها رویکرد چهارم در حال اجراست و کشورها بسته به هنجارها و فرهنگ خود از درجات بالایی از اعمال صلاح‌دید در تفسیر متون حقوق بشری بهره‌مندند.

مجموع این دو رویکرد منجر به همپوشانی پیچیده درجات جهان‌شمول‌گرایی دکترین‌های مذهبی، فلسفی یا اخلاقی همانند اسلام با اسناد اصلی شش‌گانه حقوق بشر شده است و تحقق جهان‌شمول‌گرایی تاریخی-بین‌المللی را به عنوان یک دستاورد بزرگ جنبش حقوق بشر بین‌الملل به همراه داشته است. البته مطابق تحلیل‌های صورت گرفته جهان‌شمولی هستی‌شناسانه حقوق بشر بین‌الملل قابل دفاع نیست و این جهان‌شمولی حقوقی-بین‌المللی و کارکردی می‌باشد که به عنوان واقعیتی تاریخی قابل دفاع است. این فهم از جهان‌شمولی حقوقی-بین‌المللی و کارکردی البته با نسبیت‌گرایی فرهنگی روش‌شناختی نیز منافاتی ندارد.

## منابع

- انصاری، باقر. ۱۳۹۲. «نسبی‌گرایی در حوزه حقوق بشر از نگاه تاریخی»، *مطالعات تحول در علوم انسانی*، ش ۱، ۵۳-۶۶.
- Binder, Guyora. 1999. 'Cultural Relativism and Cultural Imperialism in Human Rights Law'. *Buffalo Human Rights Law Review* 5.
- Donnelly, Jack. 1984. 'Cultural Relativism and Universal Human Rights'. *Human Rights Quarterly* 6(4), 400-419.
- Donnelly, Jack. 2013. *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Cornell University Press.
- Higgins, Tracy E. 1996. 'Anti-Essentialism, Relativism, and Human Rights'. *Harvard Women's Law Journal* 19, 83-126.
- Kennedy, David. 2002. 'International Human Rights Movement: Part of the Problem?' *Harvard Human Rights Journal* 15, 101-126.
- Mullender, Richard. 2003. 'Human Rights: Universalism and Cultural Relativism'. *Critical Review of International Social and Political Philosophy* 6(3), 70-103. <https://doi.org/10.1080/1369823032000233564>.
- Renteln, Alison Dundes. 2013. *International Human Rights: Universalism Versus Relativism*. Quid Pro Books.
- Rosenfeld, Michel. 1998. 'Can Human Rights Bridge the Gap between Universalism and Cultural Relativism - A Pluralist Assessment Based on the Rights of Minorities'. *Columbia Human Rights Law Review* 30, 249-280.